

کوبه‌ها را به صدا درآورد

خیره بر در و دو کوبه زخمی آن مانده‌ایم، راستش دل آدم می‌گیرد از این همه تنهایی، این دروازه عجب داستانی دارد.



جام جم آنلاین: خیره بر در و دو کوبه زخمی آن مانده‌ایم، راستش دل آدم می‌گیرد از این همه تنهایی، این دروازه عجب داستانی دارد. دروازه ورود به تمام شادی‌ها و خنده‌های بی‌آلایش رخت بر بسته. دروازه ورود به دل و چشم مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها! دروازه تمام آرزوهای از دست رفته ما... هنوز مانده‌ایم بر آستان در این خانه قدیمی که کوبه‌اش را به صدا در آوریم یا...؟ اصلا کسی به انتظار ما در آن سوی دیوار نم‌گرفته و ترک خورده مانده است!

عبور از کوچه پس‌کوچه‌های قدیمی، بوی دیوارهای کاهگلی باران خورده، درهای چوبی و بوی گل‌های یاس، رز، آفاقیا و... همگی در حافظه شهر گم شده‌اند.

گاه میان همین کوچه‌های تنگ و باریک، خانه‌ای قدیمی یافت می‌شود که انگار هنوز کوبه درهای چوبی آن به آرزوی دست‌های پینه بستهای مانده‌اند که آنها را به صدا درآورد.

گوییم همین درها نیز از هیاهوی شهر و دود و اتوبان‌های پر از اتومبیل حسابی نفسشان بند آمده است. اما باید باز ایستاد و «فرود آمد بر آستان دری که کوبه ندارد».

داستان غریبی است زندگی ما. هر روز بیشتر از گذشته، نمادها یا به عبارتی یک بخش از فرهنگ و تاریخ خود را به فراموشی می‌سپاریم و به نبودن آن عادت می‌کنیم.

در خانه که باز می‌شود یک باغچه قدیمی پریشان، با چند اصله درخت مو، سیب، شاتوت و یک حوض فیروزه‌ای کدر و بی‌رنگ که از تشنگی هلاک شده است، ناله‌های بی‌رمقی دارند که فریادشان از دل تمام فراموشی‌های ما بیرون می‌آید.

هنوز مانده‌ایم بر آستان در این خانه قدیمی که کوبه‌اش را به صدا در آوریم یا...؟ اصلا کسی به انتظار ما در آن سوی دیوار نم‌گرفته و ترک خورده مانده است!

خیره بر در و دو کوبه زخمی آن مانده‌ایم، راستش دل آدم می‌گیرد از این همه تنهایی، این دروازه عجب داستانی دارد. دروازه ورود به تمام شادی‌ها و خنده‌های بی‌آلایش رخت بر بسته. دروازه ورود به دل و چشم مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها! دروازه تمام آرزوهای از دست رفته ما...

دیگر بندرت می‌توان یک در چوبی مقاوم و استوار با سال‌ها قدمت را در کوچه‌های شهر یافت. اصلا در روزگاران گذشته یعنی آن ایام که مردمان آنقدر با هم غریب نبودند، درست آن روزگاران که هنوز اشیای بی‌روح به انسان هجوم نیاورده بودند، آن روز که هر چیز برای خود آدابی داشت، خود شهرها هم دارای دروازه‌های ورودی بودند.

شاید خود شما چند نمونه از آن را به یاد داشته باشید؛ دروازه قوچان مشهد، دروازه قزوین، دروازه قرآن شیراز و دروازه دولت تهران نمونه‌هایی از این دروازه‌های قدیمی شهرهاست.

اما قصه این نیست که همه مظاهر تجدد را کنار گذاریم و به شکل ابتدایی زندگی در روزگاران پیشین باز گردیم؛ بلکه موضوع این است که می‌بایست برخی از مظاهر فرهنگی و هنری را که از قضا دارای کارکردهای فراوان اجتماعی و حتی ارتباطی بودند، در جایگاه خویش ارج نهیم.

درهای چوبی، در گذشته با توجه به شرایط اقلیمی بیشتر از جنس چوب گردو، بلوط و برخی از درختان جنگلی ساخته می‌شد.

در برخی موارد استادکاران ماهر و نامدار، با ذوق بی‌مثال خود کنده‌کاری‌هایی را نیز روی این درها انجام می‌دادند که بر زیبایی آن می‌افزود.

البته بزرگی و کوچکی یا میزان هنر به کار گرفته شده در این نوع درها، ارتباط مستقیمی با پایگاه اجتماعی و طبقاتی صاحب خانه

داشت. این درها به طور معمولی بسیار مقاوم بودند و در برابر شرایط جوی نیز پایداری داشتند.

گره برجسته یکی از کارهای هنری بود که روی این درها نقش می‌بست که تا حدودی شبیه به سر و یال شیر بود. البته گره‌ها به شیوه‌ها و تعداد مختلفی در این درها ایجاد می‌شد و از یک منطق ریاضی پیروی می‌کرد.

کوبه‌های زنانه و مردانه

در ساخت تمام اجزا و عناصر این درهای قدیمی چوبی، حکمت و تدبیر گذشتگان به چشم می‌خورد. حتما می‌دانید و مشاهده کرده‌اید که هر در ورودی دارای دو کوبه بود یکی در لنگه راست در قرار داشت که به طور معمولی بزرگ‌تر و درازتر بود.

این کوبه را که صدای بم ایجاد می‌کرد، باید آقایان به صدا درمی‌آوردند و صاحبخانه متوجه می‌شد که مهمان او آقااست اما در لنگه چپ در، یک کوبه نازک‌تر با صدای زیرتر نصب می‌شد که به طور معمولی با به صدا در آمدن این کوبه، بانوی مکرمه خانه در را می‌گشود.

البته در آن هنگام هیجان درگشودن برای کودکان تمامی نداشت و با بلند شدن صدای کوبه در، این کودکان بودند که برای گشودن آن به سمت در حیاط پیشتاز می‌شدند، اما امروزه با ورود تکنولوژی‌های پیشرفته، دستگاه‌هایی مانند آیفون‌های تصویری، بلافاصله چهره کسی را که پشت در به انتظار ایستاده، نشان می‌دهد و دیگر ذوق گشودن درهای چوبی و قدیمی خانه از کودکان امروز ستانده شده است و راستش را بخواهید، کودکان امروز آیفون‌های تصویری را چندان دوست ندارند.

اگر لحظه‌ای بر سر در این خانه‌ها تأمل کنید به وضوح معماری ویژه و اصیلی را خواهید دید که در نوع خود یک شاهکار معماری به شمار می‌آید.

به طور معمولی بیشتر خانه‌ها، سردرهای تزیین شده و یک نوع آجر چینی منحصر به فرد داشتند که بر بالای آن نیز کاشی‌هایی مزین به آیات قرآنی، ادعیه یا اشعار فارسی حک شده بود.

دو سکوی استراحت

بسیاری از درهای چوبی قدیمی به نوعی حالت فرورفتگی داشتند، اصلاً چنین درهایی برای خود یک بخش کامل در هر خانه به شمار می‌آمدند، جالب این که در قسمت چپ و راست این درها دو سکو برای نشستن تعبیه می‌شد که در بیشتر موارد، عصر هنگام یا به گاه غروب خورشید، مرد صاحبخانه به همراه دوستان یا همسایگان خود بر آن می‌نشستند و گپ می‌زدند؛ گفت‌وگوهایی از سر صمیمیت و همدلی.

بدون شک این نوع معماری و این نوع کاربری موجب ارتباطات میان انسان‌ها می‌شد، یعنی یک فرهنگ ارتباطی در ساخت چنین درهایی نهفته بود، اما انگار دیگر کسی حوصله نشستن و گوش سپردن به درد دل‌های همسایه‌ها و دوستان را ندارد.

درهای چوبی غربیانه به فراموشی سپرده شدند، نمادی از معماری ایرانی که حاصل قرن‌ها تجربه و هنر گذشتگان ما بودند.

اینکه که برخی از پس این همه مظاهر تکنولوژی نیم‌نگاهی هم از سر تفاخر به سنت دارند، گاهی چنین درهایی در ساختمان‌های لوکس امروزی می‌سازند و مورد استفاده قرار می‌دهند، اما این درها تنها پوسته‌ای از درهای قدیمی را با خود دارند و اثری از آن درهای قدیمی اصیل نیست و دیگر در سر در خانه‌ها معماری خاصی که برگرفته از معماری قدیمی ایران باشد دیده نمی‌شود.

کوبه به صدا درآمد

هنوز در تردید به صدا درآوردن کوبه مانده‌ام؛ نوعی وسوسه و دلهره، نگرانی از این که پاسخی از آن سوی در برنخیزد. صداهای غریب و نحیفی از آن سو شنیده می‌شود، ناله و شکایت که شاید ندای یک دعوت است. کسی آن سوی دیوار، گوش به صدای در مانده، او سالیان درازی است که انتظار می‌کشد.

سامان عابری